



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مفاهیم
موضوع جزئی: مفهوم استثناء - دلیل اول بر حصر - کلام ابوحنیفه و بررسی آن - دلیل دوم
بر حصر و بررسی آن - جمله استثنائیه بر حصر مفهومی است یا منطوقی؟
و ثمره عملی آن

تاریخ: ۲۴ مهر ۱۴۰۰
مصادف با: ۹ ربیع الاول ۱۴۴۳

سال سیزدهم
جلسه: ۱۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مفهوم استثناء

تا اینجا در مورد سه مفهوم شرط، وصف و غایت بحث کردیم. چهارمین مورد مفهوم استثناء است. در اینکه این بحث یک بحث منطوقی است یا مفهومی یک پرسشی است که در ادامه به آن پاسخ می‌دهیم اما اصل بحث در این است که آیا جمله‌ای که مشتمل بر استثناء است دلالت بر اختصاص حکم در مستثنی منه می‌کند و شامل مستثنی نمی‌شود؟ مثلاً وقتی گفته می‌شود «ما جائنی القوم الا زید» آیا مسئله عدم تحقق «مجی» اختصاص به ما عدای زید دارد یعنی وقتی می‌گوییم: «ما جائنی القوم الا زید» معنایش این است که از قوم هیچ کس نیامد مگر زید، یعنی «عدم المجی» اختصاص دارد به همه قوم به جز زید و «مجی» فقط در مورد «زید» ثابت است. پس بحث در جمله استثنائیه در دلالت استثناء بر اختصاص حکم به مستثنی منه یا اختصاص حکم مستثنی منه و عدم شمول آن نسبت به مستثنی است. اینجا گفته‌اند که لاشبهه و لاشک در اینکه استثناء دال بر اختصاص و انحصار است. جمله استثنائیه چنین دلالتی دارند، حال ممکن است این جمله، یک جمله ایجابی باشد یا سلبی؛ اگر جمله سلبی باشد استثنای از نفی معنای اثباتی دارد، اگر استثناء از اثبات باشد، یعنی جمله ایجابی باشد، طبیعتاً آن جمله یک بعد سلبی پیدا می‌کند.

دلیل اول بر دلالت استثناء بر حصر

دلیل بر این ادعا نیز عرف است، یعنی عرف وقتی مواجه می‌شود با جمله‌ای که مشتمل بر استثناء است، آن را حمل بر انحصار و اختصاص می‌کند و این دلالت به نحو روشن و واضحی به ذهن عرف متبادر می‌شود. البته به شرط آن که قرینه‌ای بر خلاف آن معنا در کار نباشد.

این اصل مسئله و دلیلی که گفته شده. این بحث خاصی ندارد و لذا در باب مفهوم استثناء خیلی بحث آنچنانی داریم الا یکی دو مطلب که محقق خراسانی متعرض شدند و نوعاً آقایان به آن پرداختند.

کلام ابوحنیفه

با اینکه جمله استثنائیه دلالت بر انحصار می‌کند و دلیل آن نیز تبادر عرفی است و به ذهن عرف چنین معنایی می‌آید اما ابوحنیفه ادعا کرده است که جمله استثنائیه دلالت بر حصر و اختصاص ندارد. در مقابل عده‌ای نیز قائل به دلالت جمله استثناء بر انحصار و اختصاص شده‌اند، لکن دلیلی که اقامه کردند دلیلی است که جای بحث و اشکال دارد.

ابوحنیفه به روایت «لا صلوة الا بطهور» اخذ کرده و می‌گوید: شاهد اینکه جمله استثنائیه دلالت بر اختصاص و انحصار ندارد این روایت است، زیرا اگر استثناء از نفی، مفید اثبات باشد، لازم‌اش این است که اگر «طهور» تحقق پیدا کند، نماز هم محقق شود، «لا صلوة الا بطهور» اگر دلالت کند بر اختصاص و انحصار معنایش این است که با تحقق طهور نماز نیز محقق شود، حال چه سایر اجزاء و شرایط نماز محقق شود یا نشود در حالیکه این یک امر واضح البطلانی است و کسی این ادعا را ندارد که به محض تحقق «طهور» نماز محقق می‌شود. ایشان معتقد است این بهترین شاهد بر عدم دلالت جمله استثنائیه بر عدم انحصار و اختصاص است.^۱

بررسی کلام ابوحنیفه

محقق خراسانی در کفایه به سخن ابوحنیفه و استدلال ایشان پاسخ داده است. دو جواب در متن و یک جواب در حاشیه منه بیان کردند.

پاسخ اول

پاسخی که در حاشیه گفتند این است که در «لا صلوة الا بطهور» در حقیقت کلمه‌ای در تقدیر است و آن نیز «ممکنه» است «لا صلوة ممکنه الا بطهورة» یعنی اگر طهور تحقق پیدا کند، نماز امکان پذیر می‌شود، نه اینکه با طهور نماز نیز حتماً تحقق پیدا کند، چه سایر اجزاء و شرایط موجود باشند چه نباشند. پس این جمله در حقیقت می‌خواهد بگوید نماز بدون «طهور» امکان ندارد ولو تمام اجزاء و شرایط موجود باشند، این یک وجهی است برای تصحیح این جمله و پاسخ به اشکال ابوحنیفه که در حاشیه فرمودند. اما دو جوابی که در متن فرمودند:

پاسخ دوم

اینکه در روایت آمده «لا صلوة الا بطهور» منظور از نماز، نماز تام الاجزاء و شرایط است. یعنی نمازی که همه اجزاء و شرایط آن تحقق پیدا کرده، آن وقت اگر نماز همه اجزاء و شرایطش تحقق پیدا کند، تنها در صورتی می‌تواند محقق شود که طهارت نیز ضمیمه شود و الا طهارت اگر نباشد، نماز تام الاجزاء و شرایط نیز به درد نمی‌خورد، بنابراین حصر و اختصاص مشکلی ندارد، «لا صلوة الا بطهور» یعنی نمازی که همه اجزاء و شرایطش فراهم باشد، تنها و تنها با طهارت تحقق پیدا می‌کند. پس این جمله دلالت بر انحصار دارد.

البته محقق خراسانی اینجا اشاره می‌کند که فرقی نمی‌کند که ما اعمی باشیم یا صحیحی، علی کلا المبنین این جمله درست است، زیرا اگر قائل شویم به اینکه الفاظ عبادات برای صحیح وضع شدند معنایش این است که اساساً بدون طهارت عنوان نماز اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند، اگر هم اعمی باشیم و بگوییم الفاظ عبادات وضع شدند برای اعم از صحیح و فاسد، باز هم این جمله دلالت بر انحصار می‌کند، زیرا بنا بر قول به اعم معنای «لا صلوة الا بطهور» این است: «لا صلوة مأموراً به الا بطهور» آن نمازی که به آن امر شده که همان نماز تام الاجزاء و شرایط است، بدون طهارت تحقق پیدا نمی‌کند و تنها با طهارت است که چنین نمازی تحقق پیدا می‌کند. زیرا اعمی انکار نمی‌کند که نمازی که مأمور به است، نماز صحیح است، اعمی هم قبول دارد که نماز فاسد مأمور به نیست. پس طبق بیان محقق خراسانی در پاسخ دوم منظور از نماز در این روایت نماز تام الاجزاء و شرایط است که «لا یكون ولا یتحقق الا بطهور».

پاسخ سوم

^۱ شرح مختصر الاصول عضدی، ص ۲۶۵.

در این روایت بخصوص قرینه داریم که نماز وقتی همه اجزاء و شرایطش موجود باشد، بدون طهارت قطعا تحقق پیدا نمی‌کند، لذا دلالت بر حصر و اختصاص می‌کند. پس حتی اگر مدعای کلی ابوحنیفه هم درست باشد، اما در خصوص این مورد که مهمترین یا تنها دلیل ایشان است، قرینه داریم بر اینکه در «لاصلوة» منظور نماز تام والاجزاء و شرایط است.

این جواب با جواب قبلی فرق می‌کند، در جواب قبلی بدون اتکاء به قرینه می‌گوییم منظور نماز تام الاجزاء و شرایط است ولی اینجا با اتکاء به قرینه و بر فرض صحت سخن ابوحنیفه این حرف را می‌زنیم.

پس مدعای ابوحنیفه مبنی بر عدم دلالت جمل استثنائیه بر حصر و اختصاص و انحصار تمام نیست.

دلیل دوم بر دلالت استثناء بر حصر

محقق خراسانی اینجا گریزی می‌زند به سخن کسانی که قائل به دلالت جمله استثنائیه بر حصر هستند اما دلیلی که اقامه کردند، ناتمام است.

عده‌ای استدلال کردند بر دلالت جمله استثنائیه بر حصر به جمله «لا اله الا الله» می‌گویند: هر کسی که این شهادت را بر زبان جاری کند و شهادت به رسالت نبی مکرم اسلام دهد، به عنوان مسلمان شناخته می‌شود، شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر(ص). علت اینکه این جمله به ضمیمه شهادت به رسالت به عنوان علامت و نشانه ورود در اسلام تلقی شده این است که «لا اله الا الله» دلالت بر انحصار می‌کند. اگر دلالت بر انحصار و اختصاص نداشت، اگر از جمله ما بعدالاستثناء اثبات فهمیده نمی‌شد، وجهی نداشت که به عنوان نشانه و علامت اسلام قبول شود، «لا اله الا الله» یعنی هیچ خدایی نیست جز الله، هیچ خدایی نیست جز الله اگر دلالت بر حصر کند معنایش این است که خداوند تنها و تنها الله است. او خدا است و غیر از الله خدا نیست و این معنایش حصر است.

یعنی این عده در واقع در مقابل ابوحنیفه که به «لاصلوة الا بطهور» برای اثبات عدم اختصاص و انحصار استناد کردند به جمله «لا اله الا الله» استدلال کرده و می‌گویند: دلالت بر اختصاص دارد، اگر شما آن حدیث را شاهد می‌آورید، ما این جمله معروف را نشانه اختصاص می‌دانیم، زیرا اگر دلالت بر اختصاص نداشت، دیگر نمی‌توانست به عنوان علامت اسلام آوردن و ورود در بین مسلمانان قرار بگیرد.

بررسی دلیل دوم

اشکال اول

شاید اینجا قرینه وجود دارد. یعنی اینکه «لا اله الا الله» مبین اسلام شخص است، این به کمک قراین حالییه یا مقامیه از آن استفاده می‌شود، و بحث ما در جایی است که قرینه‌ای نباشد، لذا چگونه می‌خواهد دلالت بر انحصار کند.

جمله «لا اله الا الله» بر توحید دلالت ندارد، باصرف نظر از آن قرینه‌ای که ادعا کردند، زیرا اگر قرار باشد با استناد به قرینه دلالت بر انحصار کند از بحث مفهوم خارج می‌شود، بحث ما در باب مفهوم در جایی است که قرینه‌ای در کار نباشد. اگر گفتیم قرینه دلالت بر انحصار می‌کند، دیگر نمی‌تواند داخل در بحث مفهوم شود.

اشکال دوم

با قطع نظر از این، ایشان اشکال دیگری مطرح می‌کند و می‌فرماید: «لا» در «لا اله الا الله» در واقع یک اسم دارد و یک خبر، در «لا اله»، «اله» اسم است و خبرش مقدر است که یا کلمه «ممکن» است یا کلمه «موجود»، «لا اله ممکنا الا الله» یا «لا اله موجود الا الله»، هر کدام از این دو که باشد اشکال دارد زیرا:

۱. بنا بر احتمال اول نهایت این است که این جمله اثبات امکان وجود خدا را می‌کند. در «لا اله ممکنا الا الله» اگر بگوییم مفهوم دارد، یعنی این جمله دلالت می‌کند بر اختصاص مستثنا و خروجش از حکم مستثنی منه به اینکه آن حکم، اگر نفی شده است اثباتش در مستثنی، به نحو حصر است. این نهایت چه چیزی را ثابت می‌کند؟ این نهایتاً ثابت می‌کند که در این عالم هیچ خدایی ممکن نیست الا الله، یعنی اثبات امکان الله را می‌کند، اثبات وجود خدا را نمی‌کند، اثبات وجود الله را نمی‌کند. حال اگر کسی اثبات امکان الله را کرد و حتی انحصار را بیان کرد، آیا می‌تواند علامت توحید باشد؟ یعنی اگر کسی بگوید الله ممکن است، بگوییم این موحد و مسلمان شده است؟ مسلمانی دو رکن اساسی دارد شهادت به یگانگی خداوند و اینکه غیر از او نیست و دوم شهادت به رسالت پیامبر (ص). اگر ما کلمه «ممکن» را به عنوان خبر در تقدیر بگیری نهایتش این است که «لا اله الا الله» اثبات می‌کند امکان الله را و اثبات امکان الله به معنای توحید نیست، در حالیکه همه این جمله را یک جمله توحیدی می‌دانند.

۲. اما اگر گفتیم خبر کلمه «موجود» است. یعنی «لا اله موجوداً الا الله» غیر از الله هیچ خدایی موجود نیست، حصر می‌کند وجود را در الله. لکن آنچه در این جمله بنا بر این احتمال نفی می‌شود، نفی وجودی غیر از وجود خداوند است، «لا اله موجودا الا الله» یعنی غیر از خدا هیچ موجودی به عنوان «اله» نداریم. آیا این برای توحید کافی نیست؟ می‌فرماید نه، برای توحید ما نه تنها وجود الله را باید ثابت کنیم بلکه امکان وجود غیر الله را نیز باید نفی کنیم. خدا موجود است و هیچ خدایی جز این خدا موجود نیست و امکان وجود هم ندارد، اما با این جمله نهایتش این است که وجود خدای دیگر را نفی می‌کند، اما امکان وجود خدای دیگر را نفی نمی‌کند.

راه حل محقق خراسانی

در جمله «لا اله الا الله»، «اله» در حقیقت به معنای واجب الوجود است، می‌خواهد بگوید هیچ واجب الوجودی جز خداوند نیست. اگر واجب الوجود نفی شود، در حقیقت وجود را از دیگران نیز سلب کرده است، وقتی می‌گوید هیچ واجب الوجودی جز اله موجود نیست، معنایش این است که اساساً وجود برای غیر از خدا ممتنع است، لذا هم نفی وجود خدای دیگری را کرده و هم امکانش را، هر دو را نفی کرد.

نتیجه

اینجا بحث‌هایی در ادامه صورت گرفته، اشکالات و جواب‌هایی داده شده که ما خیلی وارد آن نمی‌شویم، اما آنچه اینجا الان به عنوان نتیجه بحث می‌تواند قلمداد شود این است که:

اولاً: جمله استثنائیه دلالت بر حصر و اختصاص دارد، یعنی دلالت می‌کند بر اینکه حکم مستثنی غیر از حکم مستثنی منه است و این حکم منحصر در اوست. حال اگر آن ایجابی است این سلبی و اگر آن سلبی است این ایجابی.

ثانیاً: دلیل دلالت جمله استثنائیه بر حصر تبادر عرف است. یعنی به نظر محقق خراسانی آنچه به ذهن متبادر می‌شود در مواجهه با جملاتی که مشتمل بر ادات استثناء هستند این است که حکم انحصار پیدا می‌کند و مختص او می‌شود و دیگر نیازی نیست دلیل

بیاوریم به مثل «لا اله الا الله» و از آن طریق بخواهیم اثبات کنیم این معنا را، لذا این حرف باطل است. کسانی هم مثل ابوحنیفه قائل به عدم دلالت بر اختصاص و انحصار یا به تعبیر دیگر عدم مفهوم بود نیز باطل است.

پس اساس بحث از اینکه جمله مشتمل بر استثناء مفهوم دارد یا ندارد همین است؛ آیا جمله استثنائیه دلالت بر حصر و اختصاص دارد یا ندارد؟ اگر بگوییم مفهوم دارد معنایش این است که اختصاص و انحصار از آن فهمیده می‌شود، اگر بگوییم مفهوم ندارد معنایش این است که این جمله دال بر اختصاص و انحصار نیست.

پس جمله استثنائیه اختصاص و انحصار فهمیده می‌شود، این مطلبی است که محقق خراسانی گفتند.

بحث از دلالت جمله استثنائیه بر حصر مفهومی است یا منطوقی؟

منتهی اینجا یک بحثی است و آن اینکه شما اثبات کردید جمله استثنائیه دلالت بر حصر و اختصاص دارد، ولی آیا این یک بحث مفهومی است یا منطوقی؟

اینکه ما بحث می‌کنیم «ماجائنی القوم الا زید» دلالت بر حصر «مجی» در زید می‌کند، در واقع با دایره منطوق کلام مرتبط است یا داخل در بحث مفاهیم می‌شود؟ حداقل چون احتمال این بوده که این دلالت در واقع مربوط به مفهوم کلام است نه منطوق کلام و چون چنین احتمالی وجود داشته، این بحث را اینجا مطرح کردند و عنوان مفهوم استثناء به آن داده‌اند.

ثمره عملی بحث

آن چیزی که مهم است از این است که آیا این بحث ثمره عملیه دارد یا خیر؟

بعضی گفته‌اند هیچ اثر عملی و ثمره عملی ندارد و تنها یک بحث علمی است. اینکه بگوییم مثلاً «ماجائنی القوم الا زید» دلالت بر حصر «مجی» در زید می‌کند، آیا یک بحث مفهومی است یا منطوقی، مسئله‌ای است که اثر عملی ندارد، چه از این باب و چه از آن باب، مهم این است که انحصار و اختصاص فهمیده می‌شود یا خیر.

در مقابل بعضی گفتند که این بحث دارای ثمره عملی است و یک ثمره عملی بزرگی دارد و بحث بی‌ثمری نیست.

پس که اگر قائل شدیم به اینکه جمله استثنائیه دال بر اختصاص است، ولی اینکه ما این را مستند به منطوق کنیم و یا بگوییم این مفهوم کلام است، این دارای اثر عملی است، حال اثر عملی آن چیست؟

«والحمد لله رب العالمین»